جلال‌الدین مولوی قرآن و علوم گوناگون اسلامی را نخست نزد پدر خود ـ بهاءالدّین ولد ـ فرا گرفت. یک سال پس از وفات پدر (سال 628)، برهان‌الدّین محقق، که از دوستان پدرش بود، به قونیه آمد و مولوی را تحت تعلیم قرار داد؛ این تعلیم و تعلّم حدود نُه سال به طول انجامید. کم کم خود استاد شد و به تدریس و تعلیم علوم اسلامی و عرفانی پرداخت و مریدانی همچون حُسام‌الدین چلپی پیدا کرد. در سال 642 با شمس تبریزی که قلندری دوره‌‌گرد و پرشور و حال بود، ملاقات کرد، این ملاقات بی‌گمان نقطه عطفی در زندگی مولوی بود، سخت شیفته شمس شد، تا آنجا که درس و بحث را کنار گذاشت. به انزوا خزید و از فراق یار نالید، به عشق او غزل‌های عاشقانه و عارفانه سرود و پرحجم‌ترین اثر خود ـ دیوان شمس ـ را به یاد و نام او پدید آورد.

شمس تبریزی مرا کردی خراب

هم تو ساقی، هم تو می، هم می‌فروش

(دیوان، ج3، غزل 1259)

مولوی برای تفهیم و به کرسی نشاندن اندیشه‌های عرفانی و آموزه‌های اسلامی خود، اغلب از سه عامل و منبع مهم استفاده کرده است که عبارتند از: قرآن مجید، احادیث نبوی و تمثیل. به راستی باید اعتراف کرد که در هر سه موضوع استعداد و تسلط شگرف خود را نشان داده و سربلند و موفق بیرون آمده است. مرحوم استاد فروزانفر درباره دو عامل از سه عامل مذکور، دو کتاب مستقل محققانه تألیف کرده، یکی با عنوان «مَآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» که مربوط است به عامل سوم ـ تمثیل ـ و دیگری با عنوان «احادیث مثنوی» که مربوط می‌شود به تأثیر احادیث نبوی در مثنوی معنوی. هر دو کتاب توسط انتشارات امیرکبیر چند بار به چاپ رسیده است. در مورد عامل و منبع مهم دیگر ـ قرآن مجید- دو کتاب مستقل و مفید انتشار یافته است. یکی با عنوان «آیات مثنوی»، تألیف و تدوین آقای محمود درگاهی، دیگر با عنوان «قرآن و مثنوی» تألیف استاد بهاءالدّین خرمشاهی و آقای سیامک مختاری. هر دو کتاب برای تحقیق درباره تأثیر قرآن مجید بر مثنوی سودمند و معتبر است.

نگارنده چند سال پیش مقاله‌ای با عنوان «گونه‌های بازتاب احادیث نبوی در «مثنوی معنوی» به رشته تحریر درآورد که به چاپ رسید، اما مقاله حاضر مربوط می‌شود به تأثیر آیات قرآن بر مثنوی با عنوان «گونه‌های تجلّی آیات قرآن در مثنوی معنوی». منبع و مرجع اصلی این مقاله قرآن مجید و مثنوی مولوی و منبع و مرجع اصلی آن مقاله احادیث نبوی و مثنوی معنوی است.

انس عمیق و تسلط وسیع مولانا نسبت به قرآن مجید، امری است انکارناپذیر. کافی است که هر یک از شش دفتر مثنوی را ورق بزنیم تا ببینیم که تقریباً برگی از آن نیست که به گونه‌ای متأثر و متجلّی از آیات قرآن مجید نباشد. به نظر می‌رسد که یکی از عوامل چنین تسلطی، داشتن پدری عالم و استادی عامل ـ بهاءالدین ـ باشد. مولوی در دامان چنین عالمی پرورش یافته و علم آموخته، استادی که لقب سلطان العلما گرفته است.

دو بیت زیر که منسوب به شیخ بهایی ـ دانشمند و شاعر دوران صفویه ـ است نیز تا حدی بازگو کننده و مؤید انس مولوی با قرآن مجید است.

من نمی‌گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

مثنوی او چو قرآن مُدِل

هادی بعضیّ و بعضی را مِضِلّ

در این مقاله نگارنده کوشیده است ضمن توضیح مختصر از چند آرایه (7 آرایه) نمونه‌ها و شواهدی از شش دفتر مثنوی ارائه دهد که متأثر از آن آرایه‌ها باشد. مهم‌ترین و فراوان‌ترین آرایه‌هایی که در مثنوی مولوی تجلّی دارد عبارتند از: ترجمه، تلمیح، تضمین (درج)، تلمیع (شعر ملّمع)، اقتباس، حَلّ (تحلیل)، تفسیر و تأویل.

**اوّل ـ ترجمه:**

مولوی با تسلّط و انس عمیقی که با قرآن مجید داشته، آیات بسیاری را به مناسبت‌های گوناگون به فارسی برگردانیده است. گاهی این ترجمه‌ها دقیق و کامل است و گاهی ناقص و گاهی با تصرفاتی اندک به کار رفته است. بدیهی است که اغلب این تصرفات و کم یا زیاد شدن‌ها، مربوط می‌شود به تنگنای وزن یا قافیه، نه تحریف یا تصرّف جسورانه. نمونه‌ها و شواهدی از ترجمه آیات قرآن در شش دفتر مثنوی:

آدم خاکی ز حق آموخت علم

تا به هفتم آسمان افروخت علم

(دفتر اول/ ب1016)

مصراع اول ترجمه آیه «وَ عَلَّم آدمَ الاَسماءَ کُلَّها» است. (بقره (2)، آیه 31)

سیر گشتی، سیر؟ گوید نی هنوز

اینت آتش، اینت تابش، اینت سوز

(دفتر اول/ ب1388)

مصراع اول ترجمه بخشی از آیه 30، سوره ق (50) است. خداوند خطاب به آتش دوزخ می‌گوید: هَلِ امْتَلَاْتِ؟ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِید؟ آیا سیرشدی؟ آتش می‌گوید: آیا هنوز هست؟

چون مبدّل می‌کند او سیّئات

طاعتی‌اش می‌کند رغم وُشات

(دفتر اول/ ب:3852)

این بیت ترجمه قسمتی از آیه 70 سوره فرقان (25) است: اولئِکَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئآتِهِم حَسَنات

هر نَبِیّی گفت با قوم از صفا

من نخواهم مزد پیغام از شما

(دفتر دوم/ ب: 577)

این بیت ترجمه چند آیه مشابه از قرآن است از جمله آیه 109 از سوره شعرا (26): وَ ما اَسأَلُکُم عَلَیهِ مِنْ اَجْرٍ...

مهر بر گوش شما بنهاد حق

تا به آواز خدا نارد سَبق

(دفتر دوم/ ب:2892)

ترجمه مختصر آیه 7 از سوره بقره (2) است: خَتَمَ اللهُ عَلی قُلوُبِهِم وَ عَلی سَمْعِهِم و...

که ببرّم دست و پاتان از خلاف

پس در آویزم ندارِمتان معاف

(دفتر سوم/ ب:1724)

ترجمه بخشی از آیه 71 سوره طه (20) است... فَلِاُقَطِّعَنَّ اَیدیَکم وَ اَرجُلکُم مِنْ خِلاف...

زان که انسان درغنا طاغی شود

همچون پیل خواب بین یاغی شود

(دفتر سوم/ ب:4204)

مصراع اول ترجمه قسمتی از آیه 6 و 7 سوره علق (96) است. کَلّا اِنَّ الإنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَاهُ السْتَغْنی.

گفت عفریتی که تختش را به فَن حاضر آرم تا تو زین مجلس شدن

(دفتر چهارم/ ب:904)

ترجمه بخشی از آیه 39 سوره نمل (27) است: قالَ عِفریتٌ مِنَ الجِنَّ اَنَا اتِیکَ بِهِ...

منتهای دست‌ها دست خداست

بحر، بی‌شک مُنتهای سیل‌هاست

(دفتر چهارم/ ب3164)

مصراع اول ترجمه قسمتی از آیه 10 سوره فتح (48) است: «یَدُاللهِ فَوْقَ اَیدِیهِم...

جوی شیر و جوی شهد جاودان

جوی خمر و دجله آب روان

(دفتر پنجم/ ب:1631)

ترجمه گونه‌ای است از آیه 15 سوره محمّد (ص): ... وَ اَنهارٌ مِن لَبَنٍ لَم یَتَغَیّر طَعْمُهُ وَ اَنهارٌ مِن خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبین و ....

من زِ آتش زادم و او از وَحَل

پیش آتش مر وَحَل را چه محل؟

(دفتر پنجم/ ب:1927)

مصراع اول ترجمه قسمتی از آیه 76 سوره ص (38) است: خَلَقتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقتَهُ مِنْ طِینٍ ...

روز محشر هر نهان پیدا شود

هم ز خود هر مجرمی رسوا شود

(دفتر پنجم/ ب:2213)

مصراع اول ترجمه بخشی از آیه 9 سوره طارق (86) است: .... یَوْمَ تُبْلیَ السَّرائِر...

مَه فشانَد نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می‌تند

(دفتر ششم/ ب:4)

مصراع دوم ترجمه قسمتی از آیه 84 سوره اِسراء (17) است: کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِه...

هفت گاو لاغریِّ پر گزند

هفت گاو فربهش را می‌خورند

(دفتر ششم/ ب:2801)

این بیت ترجمه بخشی از آیه 43 سوره یوسف (12) است که مربوط می‌شود به رؤیایی که فرمانروای مصر دیده بود: اِنِّی اَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ و...

دوم ـ تلمیح:

تلمیح در لغت به معنای اشاره با چشم است، در اصطلاح ادبی آن است که شاعر یا ادیب در شعر یا نوشتار خود اشاره‌ای داشته باشد به آیه‌ای از قرآن مجید یا حدیثی از احادیث نبوی یا داستانی مشهور.

تلمیح یکی از پراستعمال‌ترین آرایه‌های ادبی است که در دیوان شاعران و نوشتار ادیبان در ادوار و اعصار گوناگون دیده می‌شود. در مثنوی معنوی نیز این کثرت و فراوانی مصداق بارز دارد. خصوصاً تلمیح به آیات قرآن مجید که نسبت به دیگر آرایه‌ها چشمگیرتر است.

نمونه‌ها و شواهدی از آرایه تلمیح در شش دفتر مثنوی معنوی:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

(دفتر اول/ ب:8)

تلمیح دارد به آیه «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوح، قّلِ الرُّوحُ مِن اَمرِ رَبّی» (سوره اسراء، آیه 85)

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

(دفتر اول/ ب:25)

مصراع اول اشاره دارد به معراج پیامبر اکرم که در نخستین آیه سوره اسراء (17)و آیات 7 تا 18 سوره نجم (53) آمده است: سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبدِه... (سوره اسراء/ آیه1) وَ هُوَ بالاُفُقِ الاَعْلی... (سوره نجم (53)، آیات 7 تا 18)

مصراع دوم تلمیح دارد به آیه فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً ... (اعراف (7)/ آیه 143)

زین طلب بنده به کوی تو رسید

درد مریم را به خرما بن کشید

(دفتر دوم/ ب:99)

مصراع دوم تلمیح دارد به درد زایمان حضرت مریم که در سوره مریم (19)، آیه 23 آمده است: فَاَجاءَهَا الْمَخاضُ اِلی جِزْعٍ النَّخْلَة

آن مسیحا مرده زنده می‌کند

وان جهود از خشم سِبلَت می‌کند

(دفتر دوم/ ب:424)

یادآور یکی از معجزات حضرت عیسی (ع) (مرده زنده کردن) است که در چند جای قرآن مجید به آن اشاره شده است، از جمله: ... وَ اُحْیِ المَوْتی بِاِذنِ الله... (آل عمران (3)، آیه 49)

بَر دهان و بر دلش قفل است و بند

تا نَنالد با خدا وقت گزند

(دفتر سوم/ ب:199)

تلمیح دارد به بخشی از آیه خَتَمَ اللهُ عَلی قُلُوبِهم وَ عَلی سَمْعِهِم.. (سوره بقره (2)، آیه7)

گوشت‌های بندگان حق خوری

غیبت ایشان کنی کیفر بری

(دفتر سوم/ ب:107)

اشاره دارد به قسمتی از آیه ... وَ لا یَغتَبْ بَعضُکُم بَعْضاً... (سوره حجرات (49)، آیه12)

ماه با اَحمد اشارت بین شود

نار ابراهیم را نسرین شود

(دفتر سوم/ ب:1061)

مصراع اول تلمیح دارد به معجزه شقّ القمر پیامبر مکرّم اسلام که در نخستین آیه از سوره قمر (54) مطرح شده است. مصراع دوم تلمیح دارد به آتش افکندن حضرت ابراهیم توسّط نمرودیان و سرد و سلامت شدن آتش بر او که در آیه ... یا نارُ کُونی بَرْداً و سَلاماً عَلی اِبراهیم... آمده است.

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبَق

من کتاب و معجزت را رافعم

بیش و کم کن را ز قرآن مانعم

(دفتر سوم/ ب:9 و 1198)

این دو بیت تلمیح دارد به آیه مشهور اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِطُونَ (سوره حجر (15)، آیه 9)

مرغ بابیلی دو سه سنگ افکند

لشکر زَفت حَبَش را بشکند

(دفتر سوم/ ب:2523)

اشاره و تلمیح دارد به سوره فیل خصوصاً آیات 3 و 4 آن سوره: ... وَ اَرسَلَ عَلَیهِم طَیراً اَبابِیل، تَرمیهِم بِحِجارَةٍ مِنْ سِجّیل... (سوره فیل (105)، آیات 3 و 4)

باد را دیدی که با عادان چه کرد؟

آّب را دیدی که در طوفان چه کرد؟

(دفتر چهارم/ ب:785)

در این بیت دو تلمیح ملاحظه می‌شود. در مصراع اول به عذاب قوم عاد اشاره دارد و این آیه اِنّا اَرسَلنا عَلَیهِم رِیحاً صَرصَراً... (سوره قمر (54)، آیه 19)، و در مصراع دوم به آیه فَاَخَذَهُم الطِّوفانُ وَ هُم ظالِموُن ـ (سوره عنکبوت (29)، آیه 14) تلمیح دارد.

همچو یوسف کو بدید اوّل به خواب

که سجودش کرد ماه و آفتاب

(دفتر چهارم/ ب:3399)

تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف، آنجا که خواب دید یازده ستاره و ماه و خورشید به او سجده می‌کنند: اِنّی رَاَیْتُ اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ القَمَرَ رَاَیْتُهُم لِی ساجِدِینَ. (سوره یوسف (12)، آیه 4)

مکر حق را بین و مکر خود بنه

ای ز مکرش مکر مکّاران خَجِل

(دفتر پنجم/ ب:496)

تلمیح دارد به آیه مشهور «وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللهُ وَ اللهُ خَیرُ الماکرین» (سوره آل عمران (3)، آیه 54)

در قیامت شمس و مه مَعزول شد

چشم در اصل ضیا مشغول شد

(دفتر پنجم/ ب:697)

اشاره دارد به آیه فَاِذا بَرِقَ البَصَرُ... و جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ. (سوره قیامت (75)، آیات 7 تا 9)

بر سرِ مُلک جمالش داد حق

ملکَتِ تعبیر بی درس و سَبَق

(دفتر ششم/ ب:3112)

تلمیح دارد به آیه وَ یُعَلّمُکَ مِن تَأوِیلِ الاَحادِیث. (سوره یوسف (12)، آیه6)

گفت منفذ نیست از گردونتان

جز به سلطان و به وحی آسمان

(دفتر ششم/ ب:4528)

اشاره دارد به آیه اِنِ السْتَطَعتُم اَنْ تَنفُذُوا مِنْ اَقطارِ... (سوره الرحمن (55)، آیه 33)

نوح نهصد سال دعوت می‌نمود

دم به دم انکار قومش می‌فزود

(دفتر ششم/ ب:10)

تلمیح دارد به طول عمر 950 ساله حضرت نوح و استقامت او در برابر ظلم و کفر فرعون و فرعونیان و سرانجام آنها که در این آیه آمده است: ... فَلَبِثَ فِیهِم اَلْفَ سَنَةٍ اِلّا خَمْسِینَ عاماً فَاَخَذَهُمُ الطّوفانُ... (سوره عنکبوت (29)، آیه 14)

سوم ـ دَرج (تضمین):

درج در لغت به معنی گنجاندن و در ضمن آوردن است. تضمین هم تقریباً همین معنا را دارد در اصطلاح ادبی شعری را گویند که شاعر در آن آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از احادیث نبوی یا بیت یا مصراعی از شاعر دیگر را در شعر خود بگنجاند، به شرط آن که در وامی که گرفته تصرف نکند. نکته قابل توجه این است که تضمین معمولاً وقتی به کار می‌رود که شاعر بیت یا مصراعی از شاعر دیگر را وام گرفته باشد، در حالی که درج وقتی به کار می‌رود که شاعر آیه یا حدیثی را در شعر خود گنجانده باشد. نکته قابل توجه دیگر آن است که وام گیرنده نباید تغییری در آنچه اتخاذ کرده ایجاد کند، بلکه عیناً آیه یا حدیث یا بیت مورد نظر را در شعر خود بدون کم یا زیاد بگنجاند.

نمونه‌ها و شواهدی از آرایه درج (تضمین) در مثنوی معنوی

گر خبر خواهی ازین دیگر خروج

سوره بر خوان «وَ السَّما ذاتِ البُروُج»

(دفتر اول/ ب:745)

قسمت پایانی بیت عیناً آیه قرآن است. (سوره بروج (85)، آیه اول) بنابراین این بیت آرایه درج دارد.

تخت دل معمور شد پاک از هوا

بر وِی «الرَّحمن عَلَی العَرْشِ السْتَوا»

(دفتر اول/ ب:3679)

عبارت «الرَّحمنُ عَلَی العَرشِ الستَوی» آیه‌ای از قرآن مجید است. (سوره طه (20)، آیه 5)

قُتِلَ الاِنسانُ ما اَکفَرَهُ

کُلَّما نالَ هُدَیٌ اَنْکَرَهُ

(دفتر سوم/ ب:373)

مصراع اول آیه قرآن مجید است (سوره عبس (80)، آیه 17) صَنعت درج دارد و چون کلّ این بیت به زبان عربی است آرایه تلمیع نیز دارد.

بانگ می‌آید ز غیرت بر شجر

چشمشان بستیم «کَلّا لا وَزَر»

(دفتر سوم/ ب:2020)

«کَلّا لا وَزَر» آیه قرآن است و مولوی آن را چاشنی شعر خود کرده و آرایه درج ساخته است. (سوره قیامت (75)، آیه 11)

و ز مَلکُ هم بایدم جَستن ز جو

«کُلُ و شَیءٍ هالِک اِلّا وَجهَهُ

(دفتر سوم/ ب:3906)

مصراع دوم بخشی از یک آیه قرآن است، (سوره قصص (28)، آیه 88) بنابراین بیت آرایه درج دارد. در ضمن چون یک مصراع کامل آن به زبان عربی است، در این بیت صنعت تلمیع نیز مشاهده می‌شود.

تبصره ـ در دفترهای چهارم و پنجم و ششم نمونه و شاهد قابل ذکری از درج (تضمین) ملاحظه نشد.

چهارم ـ تلمیع (شعر مُلمّع):

تلمیع در لغت به معنی درخشان کردن و رنگارنگ نمودن است. در اصطلاح ادبی شعری را گویند که دو زبانه باشد، مثلاً بیت یا مصراعی از آن به زبان عربی آورده شود. شعری که این ویژگی را داشته باشد مُلمّع می‌نامند.

برای تشخیص این آرایه و تفاوت آن با آرایه‌های دیگر، تذکّر چند نکته زیر لازم به نظر می‌رسد.

الف) این آرایه اختصاص به قالب خاصی از شعر ندارد، یعنی می‌تواند در قالب غزل یا قصیده یا مثنوی یا ... تَجلّی نماید.

ب) ممکن است شعری علاوه بر داشتن آرایه تلمیع، یک یا چند آرایه دیگری نیز داشته باشد. مانند

وز مَلک هم بایدم جستن ز جو کُلُّ شَیءٍ هالِک اِلّا وَجْهَهُ

(دفتر سوم/ ب:3906)

که ضمن داشتن آرایه درج، آرایه تلمیع نیز دارد.

ج) ممکن است شاعر در شعر خود چند بیت عربی بیاورد یا برخی از مصراع‌های ابیات را عربی بیاورد، باز هم شعر او ملّمع نامیده می‌شود. مانند نخستین غزل حافظ که اولین و آخرین مصراع آن به زبان عربی است: «اَلا یا اَیُّها السّاقی...»، «مَتی ما تَلْقَ مَنْ تَهْوی...»

نمونه‌ها و شواهدی از آرایه تلمیع در مثنوی معنوی

لا تُزِغ قَلباً هَدَیتَ بِالکَرَم

وَ اصرِفِ السُّوءَ الَّذی خَطَّ القَلَم

(دفتر اول/ ب:3915)

ملاحظه می‌شود که کلّ بیت عربی است و با توجه به متن مثنوی که به زبان فارسی است ملّمع محسوب می‌شود.

همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام

رَبِّ اَنْظِرنِی اِلی یَوْمِ القِیام

(دفتر دوم/ ب:633)

این بیت افزون بر آرایه تلمیع، آرایه حل (تحلیل) نیز دارد، زیرا مصراع دوم با کمی تغییر آیه قرآن هم هست: (سوره حجر (15)، آیه 36 و...)

گرچه دوری دور، می‌جُنبان تو دُم

حَیثُ ما کُنتُم، فَوَلُّوا وَجهَکُم

(دفتر دوم/ ب:3369)

این بیت نیز مانند بیت قبل علاوه بر تلمیع، آریه حلّ هم دارد. (سوره بقره (2)، آیه 144) زیرا تغییر و تصرّفی در یک آیه در آن دیده می‌شود.

قُتِلَ الاِنسانُ ما اَکفَرَهُ

کُلَّما نالَ هُدیً اَنْکَرَهُ

(دفتر سوم/ ب:373)

این بیت کُلّاً عربی است و مولوی آن را چاشنی اشعار مثنوی نموده و آرایه ملّمع ساخته است در ضمن مصراع اول، آیه قرآن (سوره عبس (80)، آیه 17) است. بنابراین، این بیت دو آرایه دارد یکی تلمیع و دیگر درج.

قدر همّت باشد آن جهد و دعا

«لَیْسَ لِلاِنْسانِ اِلّا ما سَعی»

(دفتر چهارم/ ب:2913)

مصراع دوم با کمی اغماض آیه‌ای از قرآن مجید است و علاوه بر آرایه تلمیع، آرایه اقتباس نیز دارد (سوره نجم (53)، آیه 39)

تا تو بستیزی، ستیزند ای حَرون

فَانْتَظِرْهُم، اِنَّهُمْ مُنتَظِروُن

(دفتر پنجم/ ب:261)

مصراع دوم دو آرایه دارد یکی تلمیع و دیگر حلّ (تحلیل) (سوره سجده (32)، آیه 30)

ور نه آدم بگفتی با خدا

رَبَّنا اِنّا ظَلَمْنا نَفسَنا؟

(دفتر ششم/ ب:409)

در مصراع دوم این بیت دو صنعت ملاحظه می‌شود: یکی تلمیع و دیگر حلّ (تحلیل).

پنجم ـ اقتباس:

اقتباس در لغت به معنی گرفتن، اخذ کردن و کسب نور است. در اصطلاح ادبی، آوردن آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از احادیث نبوی را گویند که در شعر یا نثر ادبی به صورت ناقص گنجانده شده باشد. به تعبیر دیگر، در این آرایه بخشی از آیه یا حدیث در بیتی گنجانده می‌شود، نه کُلِّ آن.

این آرایه همچون تلمیح به فراوانی در دفترهای ششگانه مثنوی یافت می‌شود این فراوانی نشانگر انس عمیق مولاناست نسبت به آیات قرآن کریم و احادیث ارزشمند نبوی.

نمونه‌ها و شواهدی از آرایه اقتباس در مثنوی معنوی:

سایه خواب آرد تو را همچون سمر

چون برآید شمس، «انشَقَّ القَمَر»

(دفتر اول/ ب:118)

«اِنْشَقَّ القَمَر» بخشی از آیه 1 سوره قمر (54) است. بنابراین بیت مذکور ارایه اقتباس دارد.

اندر این وادی مَرو بی این دلیل

«لا اُحِبُّ الآفِلین» گو چون خلیل

(دفتر اول/ ب:439)

«لا اُحِبُّ الآفِلین» در مصراع دوم، قسمتی از یک آیه قرآن مجید است. (سوره انعام (6)، آیه 76)

«زُیّنَ للِنّاس» حق آراسته است

ز آنچه حق آراست، چون دانند رست؟

(دفتر اول/ ب:2436)

«زُیّنَ لِلناس» در مصراع دوم بخشی از یک آیه قرآن است. (سوره آل عمران (3)، آیه14)

«ما رَمَیتَ اِذ رَمیتَ» در حراب

من چو تیغم و آن زننده آفتاب

(دفتر اول/ ب:3804)

«ما رَمَیتَ...» در مصراع اول، اقتباس است از آیه 17 سوره انفال (8).

نور حِس را نور حق تَزیین بود

معنی «نُورٌ عَلی نُور» این بود

(دفتر دوم/ ب:1297)

«نورٌ عَلی نُور» اقتباس شده از آیه 35 سوره نور (24) است.

تو ز «کَرَّمنا بَنِی آدمَ» شهی

هم به خشکی هم به دریا پا نهی

(دفتر دوم/ ب:3789)

«کرَّمنا بَنِی آدم» بخشی از آیه 70 سوره اِسراء (17) است که شاعر آن را چاشنی شعر خود کرده است.

نه تو «لا تُلْقُوا بِاَیْدِیکُم اِلی

تَهْلُکَةَ» خواندی ز پیغامِ خدا؟

(دفتر سوم/ ب:3424)

«لا تُلقُوا...» قسمتی از آیه 195 سوره بقره (2) است که مولوی آن را اقتباس کرده است.

و آن که مردن پیش او شد فتح باب

«سارِعُوا» آید مرا او را در خطاب

(دفتر سوم/ ب:3437)

«سارِعُوا...» بخشی از آیه 133 سوره آل عمران (3) است که اقتباس شده است.

عقل کُل را گفت «ما زاغَ البَصَرُ»

عقل جز وی می‌کند هر سو نظر

(دفتر چهارم/ ب:1310)

«ما زاغَ البَصَرُ» اقتباس شده از قسمتی از آیه 17 سوره نجم (53) است.

هین قُمِ اللَّیلَ که شمعی ای هُمام

شمع اندر شب بود اندر قیام

(دفتر چهارم/ ب:1457)

«قُمِ اللَّیل» برگرفته از بخشی از آیه 2 سوره مزمّل (73) است.

نام «کَلْاَنْعام» کرد آن قوم را

زان که نسبت کو به یَقظه نَوْم را؟

(دفتر چهارم/ ب:1523)

«کَلْاَنْعام» قسمتی از آیه 179 سوره اعراف (7) است که اقتباس شده است.

که «اَشِدّاءُ عَلَی الکُفّار» باش

با ولی گُل، با عَدو چون خار باش

(دفتر پنجم/ ب:2945)

مصراع اول مقتبس است از آیه 29 سوره فتح (48).

خوی با حق ساختی چون انگبین

با لَبَن که «لا اُحِبُّ الآفِلین»

(دفتر ششم/ ب:1421)

«لا اُحِبِّ الآفِلین» مقتبس شده از آیه 76 سوره انعام (6).

جاهَدُوا فِینا بگفت آن شهریار

جاهَدوُا عَنّا نگفت ای بی قرار

(دفتر ششم/ ب:2365)

«جاهَدوُا فِینا» اقتباسی از آیه 69 سوره عنکبوت (29) است.

نیستم امیدوار از هیچ سو

و آن کرم می‌گویدم «لا تَیأَسُوا»

(دفتر ششم/ ب:4755)

«لا تَیأَسُوا» در مصراع دوم مقتبس است از آیه 87 سوره یوسف (12).

ششم ـ حَلّ (تَحلیل):

حل (تحلیل) در لغت به معنی گشودن و باز کردن و گره گشایی است. در اصطلاح ادبی شعری را گویند که در آن آیه یا حدیثی با تصرف و تغییر وجود داشته باشد: بدیهی است که این تغییر و کم یا زیاد شدن، به قصد تصرّف و تغییر خودخواهانه در آیه یا حدیث نیست، بلکه معمولاً برای برطرف کردن مشکل وزن یا ساختن قافیه شعر است.

نکته قابل توجه این است که شاعری را نمی‌شناسیم که به اندازه جلال‌الدین محمد مولوی از این آرایه استفاده کرده باشد. می‌توان گفت که مولوی شهامت و شجاعت نشان داده که توانسته این اندازه از این آرایه بهره ببرد و در شعر خود بگنجاند. زیرا تصرّف و تغییر آیه -(کلام خدا)- یا حدیث - (کلام پیامبر اکرم)-اعتقادات مردم را تحریک می‌کند و خوش‌آیند مردم مسلمان ـ خصوصاً - عامّه - نیست.

نمونه‌ها و شواهدی از آرایه حلّ در شش دفتر مثنوی معنوی:

لا جَرَم «اَبْصارُنا لا تُدْرِکُه

وَ هُوَ یُدرِک» بین تو از موسی و کُه

(دفتر اول/ ب:1143)

ملاحظه می‌شود که مولوی آیه 130 از سوره انعام (6) را کمی تغییر داده و مختصری از آن را حذف کرده است تا وزن و قافیه شعرش درست شود و آرایه حل پدید آید.

پای کوبان، دست افشان در ثنا ناز نازان «رَبَّنا اَحْیَیْتَنا»

(دفتر اول/ ب:3689)

«رَبَّنا اَحْیَیْتَنا» تغییر یافته بخشی از آیه 11 سوره غافر (40) است.

باز باش ای باب رحمت تا اَبَد

بارگاهِ «ما لَهُ کُفْواً اَحَدً

(دفتر اول/ ب:3779)

شاعر با کمی تغییر در آیه 4 سوره اخلاص (112) آرایه حل پدیده آورده است.

همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام

«رَبِّ اَنْظِرْنِی اِلی یَوم القِیام»

(دفتر دوم/ ب:633)

مصراع دوم تغییر یافته بخشی از آیه 14 سوره اعراف (7) است. در ضمن چون مصراع دوم به‌طور کُلّی عَربیست، در این بیت آریة تلمیع نیز مشهود است.

آتِنا فِی دارِ دُنْیا ناحَسَن

آتِنا فِی دارِ عُقْبانا حَسَن

(دفتر دوم/ ب:2561)

در بیت فوق مولوی آیه بسیار مشهور قرآن را که اغلب در قنوت نمازهای یومیّه خوانده می‌شود با کمی تغییر و تصرف در شعر خود گنجانده است. (سوره بقره (2)، آیه 201) و البته صنعت تلمیع نیز در این بیت دیده می‌شود.

چون مَلالَم گیرد از سِفلی صفات بَرپَرم همچون طیُور الصّافات

(دفتر دوم/ ب:3578)

«طُیور الصّافّات» تغییر یافته بخشی از آیه 19 سوره مُلک (67) است. بنابراین شاعر در این بیت صنعت حل ساخته است.

میل و عشق آن شرف هم سوی جان زین «یُحِبَّ وَ یُحِبُّون» را بدان

(دفتر سوم/ ب:4443)

«یُحِبُّ و یُحِبُّون» تغییر یافته قسمتی از آیه 54 سوره مائده (5) است.

کرد فضل عشق انسان را فضول

زین فزون جویی ظَلوم است و جَهول

(دفتر سوم/ ب:4675)

ظَلوم و جَهول برگرفته از آیه 72 سوره احزاب (33) است که مولوی در آن تغییر و حذف ایجاد کرده است.

می‌کشدشان سوی نیک و سوی بد گفت حق «فِی جِیدِ ها حَبلُ المَسَد »

(دفترچهارم/ ب:1120)

«فِی جِیدِها...» تغییر یافته بخشی از آیه 5 سوره مَسَد (111) است.

اِهدِنا گفتی صِراطَ المُستَقیم

دست تو بگرفت بُردت تا نَغیم

(دفتر چهارم/ ب:3421)

در این بیت مولوی آیه‌ای از سوره فاتحه را تغییر داده (آیه 6 سوره فاتحه (1)) و آرایه حل ایجاد نموده است.

گفت اَنظِرْنِی اِلی یَومِ الجَزا

کاشکی گفتی که تُبْنا رَبَّنا

(دفتر پنجم/ ب:770)

«اَنظِرنیِ اِلی....» بخشی از آیه 14 سوره اعراف (7) است که تغییر یافته و آرایه حل پدید آورده است.

در نُبی بشنو پیامش از خدا

آیت «اَشْفَقْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها»

(دفتر ششم/ ب:209)

مولوی در مصراع دوم بخشی تغییر یافته از آیه 72 سوره احزاب (33) را آورده و آرایه حل ساخته است.

توبه کن مردانه سرآور به ره

که «فَمَنْ یَعْمَلْ بِمِثْقالٍ یَرَه»

(دفتر ششم/ ب:436)

«فَمَن یَعمَل...» قسمتی تغییر یافته از آیه 7 سوره زلزله (99) است.

در زمان برجَست کای خویشان وَداع

«اِنَّما الدُّنْیا وَ ما فِیها مَتاع»

(دفتر ششم/ ب:4404)

مصراع دوم تغییر یافته آیه 185 سوره آل عمران (3) است که تجلی آرایه حل را در آن می‌بینیم در ضمن این بیت آرایه تلمیع نیز دارد، زیرا مصراع دوم کاملاً به زبان عربی است.

هفتم ـ تَفسیر و تَأویل:

تفسیر در لغت به معنی روشن و آشکار نمودن است. در اصطلاح علوم اسلامی، توضیح و معنی آیه‌ای از قرآن و بیان شأن نزول، بحث روایی و .... آن است. تأویل در لغت به معنی به اصل و حقیقت چیزی رسیدن است، در اصطلاح علوم اسلامی، تحقیق و بررسی آیات قرآن مجید است تا آنجا که ما را به فهم اصلی آن برساند.

معمولاً تفسیر و تأویل را به یک معنا می‌گیرند و فقط در مورد قرآن کریم به کار می‌برند، اما مولوی درباره قرآن و حدیث، هر دو به کار برده است.

مولوی برای نشان دادن اهمیّت موضوع تفسیر و تأویل آیات قرآن استناد کرده است به حدیثی از احادیث پیامبر اکرم (ص): «اِنَّ لِلقُرآنِ ظَهرٌ وَ بَطنٌ اِلی سَبعَةِ اَبطُنٍ» و این گونه آن را به نظم درآورده و توضیح داده است:

حرف قرآن را بِدان که ظاهریست

زیرِ باطن، باطن بس قاهریست

زیر آن باطن یکی بطنِ سوم

که در او گردد خِردها جمله گم...

تو زِ قرآن ای پسر ظاهر مَبین

دیو آدم را نبیند جز که طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است

که نقوشش ظاهر و جانش خفی است

(دفتر سوم/ ب:4244)

اینک نمونه‌ها و شواهدی از تجلّی تفسیری و تأویلی آیات قرآن مجید از دفترهای ششگانه مثنوی:

از دفتر اول:

قصّه باد در عهد هود علیه‌السّلام:

گر نبودی واقف از حق جان باد

فرق کی کردی میان قوم عاد

هود گردِ مؤمنان خطّی کشید

نرم می‌شد باد کانجا می‌رسید

هر که بیرون بود زان خط جمله را

پاره پاره می‌گسَست اندر هوا

همچنین شیبان راعی می‌کشید

گرد بر گرد رمه خطی پدید

چون به جمعه می‌شد او وقت نماز

تا نیارد گرگ آنجا ترکتاز

هیچ گرگی در نرفتی اندر آن

گوسفندی هم نگشتی زان نشان

بادِ حرصِ گرگ و حرصِ گوسفند

دایره مرد خدا را بود بند

همچنین بادِ اَجل با عارفان

نرم و خوش همچون نسیم یوسفان

آتش ابراهیم را دندان نزد

چون گُزیدة حق بوَد چونش گزَد؟

ز آتش شهوت نسوزَد اهلِ دین

باقیان را برده تا قعر زمین

(دفتر اول/ ب: 857 به بعد)

شاهد مثال دیگر با عنوان «تفسیر ما شاءَ اللهُ کان»

این همه گفتیم لیک اندر بسیج

بی عنایات خدا هیچیم، هیچ

بی عنایاتِ حق و خاصانِ حق

گر مَلک باشد سیا هستش ورق

ای خدا، ای فضل تو حاجت روا

با تو یاد هیچ کس نبود روا

این قدر ارشاد تو بخشیده‌ای

تا بدین بَس عیب ما پوشیده‌ای

قطره‌ای دانش که بخشیدی ز پیش

متصل گردان به دریاهای خویش

قطره‌ای علم است اندر جان من

و ارهانش از هوا وَز خاک تن

(دفتر اول/ ب: 1888 به بعد)

در تفسیر و تأویل معجزه حضرت صالح که ماده شتری عظیم الجثه بود این گونه سروده است:

ناقه صالح به صورت بُد شتر

پی بریدندش ز جهل آن قوم مُر

از برای آب چون خصمش شدند

نان کور و آب کور ایشان بُدند

ناقَةَ اللهَ آب خورد از جوی و میغ

آبِ حق را داشتند از حق دریغ

ناقه صالح چو جسمِ صالحان

شد کمینی در هلاک طالحان

تا بران اُمّت ز حکمِ مرگ و درد

ناقَةَ اللهِ وَ سُقیاها چه کرد

شحنه قهرِ خدا زیشان بجُست

خون بهای اُشتری شهری درست

پس از این ابیات، مولوی به بیان تفسیر و تأویلِ عَذاب قوم ثمود می‌پردازد و می‌گوید: حضرت صالح به آنها گوشزد می‌کند که پس از سه روز، عذاب الهی بر شما نازل خواهد شد، با این نشان که روز اول رخسارتان زرد، روز دوم چهره‌هایتان قرمز و روز سوم صورت‌هایتان سیاه خواهد شد. بسیاری از آنها باور نکردند، اما پیش‌بینی حضرت صالح درست از آب درآمد و سرانجام آن قوم کافر دچار عذاب الهی شدند. ولایت و شهرشان با آن همه ساخت و سازهای محکم و مجلّل زیر و رو شد و همگی نابود شدند. مولوی در لابه لای بیان تفسیر و تأویل آیات مربوط به زندگی و مبارزات حق طلبانه حضرت صالح، نکات عرفانی و تشبیهات لطیف و جالبی به کار می‌برد و می‌گوید:

روح همچون صالح و تن ناقه است

رو ح اندر وصل و تن در فاقه است

روح صالح قابل آفات نیست

زخم بر ناقه بود، بر ذات نیست

روح صالح قابل آزار نیست

نور یزدان سُغبه کفّار نیست

حق از آن پیوست با جسمی نهان

تاش آزارند و بینند امتحان

بی‌خبر کآ زارِ این آزار اوست

آبِ این خم، متصل با آب جوست...

ناقه جسم ولی را بنده باش

تا شوی با روح صالح خواجه تاش

(دفتر اول/ ب:2521 به بعد)

از دفتر دوم:

تمامی قصه زنده شدن استخوان‌ها به دعای عیسی (ع)

خواند عیسی نام حق بر استخوان

از برای التماس آن جوان

حکم یزدان از پی آن خامْ مرد

صورتِ آن استخوان را زنده کرد

از میان بر جَست یک شیر سیاه

پنجه‌ای زد، کرد نقشش را تباه

کلّه‌اش برکند، مغزش ریخت زود

مغز جوزی کاندر او مغزی نبود

گفت عیسی: چون شتابش کوفتی؟

گفت زان رو که تو زو آشوفتی

گفت عیسی چون نخوردی خون مرد؟

گفت در قسمت نبودم رزق خورد

ای بسا کس همچو آن شیر ژیان

صید خود ناخورده رفته از جهان

قسمتش کاهی نه و حِرصش چو کوه

وجه نَه و کرده تحصیلِ وجوه

گفت آن شیر ای مسیحا این شکار

بود خالص از برای اعتبار

گر مرا روزی بُدی اندر جهان

خود چه کارستی مرا با مردگان؟

(دفتر دوم/ ب:460 به بعد)

مثالی دیگر از تجلّی تفسیر و تأویل در دفتر دوم با عنوان: قصّه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان

یک مثال دیگر اندر کژ روی

شاید ار از نقل قرآن بشنوی

این چنین کژ بازیی در جفت و طاق

با نَبی می‌باختند اهل نفاق

کز برای عزّ دینِ احمدی

مسجدی سازیم و بود آن مُرتدی

این چنین کژ بازیی می‌باختند

مسجدی جز مسجدِ او ساختند

سقف و فرش و قبّه‌اش آراسته

لیک تفریق جماعت خواسته

نزد پیغمبر به لا به آمدند

همچو اشتر پیش او زانو زدند

کای رسول حق برای محسنی

سوی آن مسجد قدم رنجه کنی

تا مبارک گردد از اقدام تو

تا قیامت تازه بادا نام تو....

تا غریبی یابد آنجا خیر و جا

تا فراوان گردد این خدمت سرا

تا شعار دین شود بسیار و پُر

زان که با یاران شود خوش کار مُر

ساعتی آن جایگه تشریف ده

تزکیه‌مان کن زما تعریف ده

تا شود شب از جمالت همچون روز

ای جمالت آفتابِ جان فروز...

بر رسول حق فسون‌ها خواندند

رخشِ دَستان و حِیَل می‌راندند

آن رسول مهربان رحم کیش

جز تبسّم جز بَلِی ناورد پیش

(دفتر دوم/ ب: 2836 به بعد)

در دنباله ما وقع که تفسیر و تأویل آیاتی از سوره توبه (9) آیات 107 تا 110 است، مولوی از اطلاعات تفسیری خود استفاده می‌کند و می‌گوید:

پیامبر اکرم فرمود: اکنون من عازم تبوک هستم. در بازگشت می‌آیم و در مسجد شما نماز می‌گزارم در میانه راه تبوک بر پیامبر وحی نازل شد که مبادا گول این منافقان ریاکار را بخوری اینها ساختن. این مسجد را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف مادّی و دنیایی خود قرار داده‌اند.

کاین خبیثان مکر و حیلت کرده‌اند

جمله مقلوب است آنچ آورده‌اند

قصد ایشان جز سیه رویی نبود

خیر دین کی جُست ترسا و جهود؟

مسجدی بر جسر دوزخ ساختند

با خدا نردِ دَغاها باختند

قصدشان تفریقِ اصحابِ رسول

 فضل حق را کی شناسد هر فضول؟

(دفتر دوم/ ب: 2869 به بعد)

وقتی پیامبر اکرم و یارانش از غَزوة تبوک به مدینه بازگشتند، سازندگان مسجد ضرار نزد او آمدند و از او خواستند که به وعده خویش وفا کند. هم آنجا به پیامبر وحی شد که نیّت باطنی این منافقان را افشا کن و از پیشنهاد آنها سرپیچی نما.

پیامبر اکرم خطاب به آنها گفت اگر بر باطل خود پافشاری کنید موجب شرمساری و رسوایی خودتان خواهد شد. منافقان در حالی که هر یک قرآنی زیر بغل داشت، گفتند: ما به قرآن سوگند می‌خوریم که این بنا را برای عبادت خدای یکتا ساخته‌ایم.

پیامبر اکرم فرمودند که: سوگند شما را باور کنم یا فرمان خدا را؟ آنها مجدداً اصرار کردند که نیّت و کار ما دُرست و خالصانه بوده است:

... باز سوگندی دگر خوردند قوم

مُصحف اندر دست و بر لب مُهرِ صَوم

که به حقّ این کلام پاک و راست

کان بنای مسجد از بهر خداست

اندر آنجا هیچ حیله و مکر نیست

اندر آنجا ذکر و صدق و یا ربی است

گفت پیغمبر که آواز خدا

می‌رسد در گوش من همچون صدا

مُهر بر گوش شما بنهاد حق

تا به آواز خدا نارد سَبَق ...

باز پیغمبر به تکذیب صریح

«قَد کَذِبْتُمْ» گفت با ایشان فصیح...

چون پدید آمد که آن مسجد نبود

خانه حیلت بُد و دام جهود

پس نبی فرمود کان را بر کنند

مَطرحهء خاشاک و خاکستر کنند...

مسجد اهل قُبا کان بُد جماد

آنچه کفوِ او نَبُدْ راهَش نداد

پس حقایق را که اصلِ اَصل‌هاست

دان که آنجا فرق‌ها و فصل‌هاست...

(دفتر دوم/ ب: 2888 به بعد)

از دفتر سوم (برای تجلی تفسیری و تأویلی):

قصّه اهل سبا و طاغی کردن نعمت ایشان را

تو نخواندی قصة اهلِ سَبا ؟

یا بخواندیّ و ندیدی جز صدا

از صدا آن کوه، خود آگاه نیست

سوی معنی هوشِ کُه را راه نیست

او همی بانگی کند بی گوش و هوش

چون خَمُش کردی تو، او هم شد خموش

داد حق اهل سبا را بس فَراغ

صد هزاران قصر و ایوان‌ها و باغ

شکر آن نگْزاردند آن بَد رگان

در وفا بودند کمتر از سگان

مرسگی را لقمة نانی ز دَر

چون رسد بر در همی بندد کمر

پاسبان و حارس در می‌شود

گر چه بر وی جور و سختی می‌رود....

آن سبا ز اهل صبا بودند و خام

کارشان کفران نعمت با کِرام

باشد آن کفران نعمت در مثال

که کنی با مُحسنِ خود تو جدال...

(دفتر سوم/ ب: 282 به بعد)

تفسیر «وَ لِتَعْرِفَنَّهُم فِی لَحْنِ القَوْل» (سوره محمّد (47)/ آیه30)

گفت یزدان مَر نَبی را در مَساَق

یک نشانی سهل‌تر ز اهل نفاق

گر منافق زَفت باشد نغز و هول

و اشنا سی مَرُو را در لحن قول

چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری

امتحانی می‌کنی ای مشتری

می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا؟

تا شناسی از طنین اِشکسته را

بانگ اشکسته دگرگون می‌بود

بانگ چاووش است پیشش می‌رود

(دفتر سوم/ ب: 790 به بعد)

تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی (ع) و تفسیر آیه اِنّا نَحْنُ نَزَّلنا الذِّکْر (الحِجر/ آیه 9)

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را رافعم

بیش و کم کن را ز قرآن ما نعم

کس نتاند بیش و کم کردن در او

تو به از من حافظی دیگر مجو

رونقت را روز روز افزون کنم

نام تو بر زرّ و بر نقره زنم

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبّت قهر من شد قهر تو...

تا قیامت باقیش داریم ما

تو مترس از نَسْخِ دین ای مصطفی...

(دفتر سوم/ ب: 1198 به بعد)

از دفتر چهارم:

شرح آیه «اِنّما المُؤمنّونَ اِخْوَة» (حجرات/ آیه 10) و حدیث «العُلماءُ کَنَفسٍ واحِدَة»

... مؤمنان معدود، لیک ایمان یکی

جسمشان معدود لیکن جان یکی

غیر فهم و جان که در گاو و خَر است

آدمی را عقل و جانی دیگر است

باز غیر جان و عقل آدمی

هست جانی در ولیّ آن دمی

جان حیوانی ندارد اتحاد

تو مجو این اتحاد از روح باد

گر خورد این نان، نگردد سیر آن

ور کشد بار این، نگردد او گران

بلکه این شادی کند از مرگ او

از حَسَد میرد چو بیند برگ او

جان گرگان و سگان هر یک جُداست

متّحد جان‌های شیرانِ خداست...

(دفتر چهارم/ ب: 407 به بعد)

نمونه‌ای دیگر از دفتر چهارم:

تفسیر «یا اَیُّها المُزَّمِل» (مزمّل/ آیه 1) و ستایش پیامبر اکرم (ص)

خواند مُزّمِّل نَبی را زان سبب

که برون آ از گلیم ای بوالهَرَب

سرمکش اندر گلیم و رومپوش

که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگِ مدعی

که تو داری نورِ وحی شَعْشَعی

َ

هین «قُمِ اللَّیلَ» که شمعی ای هُمام

شمع اندر شب بود اندر قیام

بی فروغت روزِ روشن هم شب است

بی پناهت شیر اسیر اَرنَب است

باش کشتیبان در این بحر صفا

که تو نوح ثانیی ای مصطفی

ره شناسی می‌بباید بالُباب

هر رهی را خاصه اندر راه آب

... پیش این جمعی چون شمع آسمان

انقطاع و خلوت آری را بمان

وقت خلوت نیست اندر جمع آی

ای هُدی چون کوه قاف و تو هُمای

بَدر بر صدرِ فلک شد شب روان

سَیر را نگذارَد از بانگ سگان

طاعنان همچون سگان بر بَدرِ تو

بانگ می‌دارند سوی صدر تو....

هین روان کن ای امام المتّقین

این خیال اندیشگان را تا یقین...

خیز دردم تو به صور سهمناک

تا هزاران مرده بر روید ز خاک...

هر که گوید کو قیامت این صَنم؟

خویش بنما که قیامت نک منم

وقتْ تنگ است و فراخی این کلام

تنگ می آید بر او عُمرِ دوام

1

وقتِ تنگ و خاطر و فهم عوام

تنگ‌تر صَد ره زِ وقت است ای غلام...

(دفتر چهارم/ ب: 1454به بعد)

باز هم شاهدی از دفتر چهارم: بیان آنکه «یا اَیُّها الّذینَ آمَنوُا لا تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسّولِهِ... (سوره حجرات/ آیه1)

پس برو خاموش باش از انقیاد

زیر ظلِّ امرِ شیخ و اوستاد

ورنه گر چه مستعدّ و قابلی

مسخ گردی تو ز لافِ کاملی

هم ز استعداد وا مانی، اگر

سرکشی ز استاد راز و با خبر...

از غروری سر کشیدیم از رجال

آشنا کردیم در بحر خیال

آشنا هیچ است اندر بحر روح

نیست اینجا چاره جز کشتی نوح

این چنین فرمود آن شاه رُسل

که منم کشتی در این دریای کّل

یا کسی کو در بصیرت‌های من

شد خلیفه راستی بر جای من

کشتی نوحیم در دریا که تا

رو نگردانی ز کشتی ای فَتی

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو

از بُنی «لا عاصِمَ الیَومَ» شنو...

هر که آخر بین بود مسعود وار

نبودش هر دم زِ ره رفتن عِثار

گر نخواهی هر دمی این خفت و خیز

کن ز خاکِ پایِ مردی چشم تیز

کحُلِ دیده ساز خاک پاش را

تا بیندازی سرِ اَوباش را

که از این شاگردی و زین افتقار

سوزنی باشی، شَوی تو ذوالفقار

سُرمه کن تو خاکِ هر بگزیده را

هم بسوزد هم بسازد دیده را

(دفتر چهارم/ ب: 3349به بعد)

از دفتر پنجم

تفسیر «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیر...» (بقره/ آیه260)

خداوند در جواب حضرت ابراهیم که گفت: پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: مگر ایمان نداری؟ حضرت ابراهیم گفت چرا، باور دارم، ولی برای آنکه دلم مطمئن شود. خداوند فرمود: چهار پرنده برگزین و بکُش و بر فراز چهار کوه قرار بده سپس آنها را فرا بخوان، خواهی دید که زنده می‌شوند و به طرف تو می‌آیند. مولوی در تفسیر و تأویل این آیه، استفاده‌های معنوی و اخلاقی لطیفی می‌کند و می‌گوید هر یک از این چهار مرغ نماد یک رَذیلت اخلاقی است که سالک اِلی الله باید با آنها مبارزه کند، و گرنه منحرف می‌شود و به قهقرا می‌رود.

تو خلیلِ وقتی ای خوردشید هُش

این چهار اَطیارِ رَهزن را بکش

زان که هر مرغی از اینها زاغ وش

هست عقل عاقلان را دیده کش

چهار وصف تن چو مرغان خلیل

بسمل ایشان دهد جان را سبیل

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد

سر ببُرشان تا رَهد پاها زِ سد....

زان که این تن شد مقام چارخو

نامشان شد چار مرغ فتنه جو

خلق را گر زندگی خواهی ابد

سر ببُر زین چار مرغ شوم بد

بازشان زنده کن از نوعی دگر

که نباشد بعد از آن ز ایشان ضرر

سر ببر این چار مرغ زنده را

سرمدی کن خَلقِ نا پاینده را

بطّ حرص است وخروس آن شهوت است

جاه چون طاووس و زاغ اُمنیت است

بطّ حرص آمد که نوکش در زمین

در تر و در خشک می‌جوید دفین

یک زمان نبود معطّل آن گُلُو

نشنود از حکم جز اَمرِ «کّلّوا»....

از بُنی بشنو که شیطان در وعید

می‌کند تهدیدت از فقر شدید

تا خوری زشت و بری زشت و شتاب

نی مروّت نی تَاَنّی نی ثواب...

(دفتر پنجم/ ب:31 به بعد)

نمونه‌ای دیگر از دفتر پنجم:

تفسیر «اِنّی اَری سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ....» (یوسف/ آیه43)

آن عزیز مصر می‌دیدی به خواب

چون که چشمِ غیب را شد فتح باب

هفت گاو فربه بس پر روی

خوردشان آن هفت گاو لاغری

در درون شیران بدند آن لاغران

ور نه گاوان را نبودندی خوران

پس بشر آمد به صورت مرد کار

لیک در وِی شیر پنهان مرد خوار...

(دفتر پنچم/ ب:933 به بعد)

از دفتر ششم

چند شاهد برای تجلّی تفسیری در دفتر ششم

معنی «نَخْتِمْ عَلی اَفْواهِهِم...» (یس/ آیه65) و تمجید پیامبر مکرّم اسلام

معنی نَختِم عَلی اَفواهِهِم

این شناس، این است رهرو را مُهم

تاز راه خاتم پیغمبران

بو که برخیزد ز لب ختم گران

ختم‌هایی کانبیا بگذاشتند

آن به دین احمدی برداشتند

قفل‌های ناگشاده مانده بود

از کف «اِنّا فَتَحنا» برگشود

او شفیع است این جهان و آن جهان

این جهان زی دین و آنجا زی جِنان

پیشه‌اش اندر ظهور و در کُمون

«اِهدِ قَوْمِی اِنَّهُمْ لا یَعلَمُون»

بازگشته از دم او هر دو باب

در دو عالم دعوت او مُستجاب

بهر این خاتم شده ست او که به جود

مثل او نه بود و نه خواهند بود

چون که در صنعت بَرد اُستاد دست

نه تو گویی ختمِ صنعت بر تو است؟

در گشادِ ختم‌ها تو خاتمی

در جهان روح بخشان حاتمی

صد هزاران آفرین بر جان او

بر قدوم و دورِ فرزندان او....

شاخ گل هر جا که روید هم گُل است

خُمِّ مُل هر جا که جوشد هم مُل است

گر ز مغرب سرزند خورشید سر

عین خورشید است نه چیز دگر

گفت حق چشم خُفاشِ بَد خِصال

بسته‌ام من ز آفتاب بی مثال...

(دفتر ششم/ ب: 165 به بعد)

... تفسیر این حدیث که اِنَّ لِلهِ شَراباً اَعَدَّهُ لِاَولِیائهِ، اِذا شَرِبُوا سَکِروُا... و قال اللهُ تَعالی: اِنَّ الاَبرارَ یَشرَبُون... (سوره نساء/ آیه5)

... آن شراب حق بدان مطرب برد

وین شراب تن ازین مطرب چرَد

هر دو گر یک نام دارد در سخن

لیک شتّان این حَسَن تا آن حَسَن

اشتباهی هست لفظی در بیان

لیک خود کو آسمان تا ریسمان

اشتراک لفظ دایم رهزن است

اشتراک گَبر و مؤمن در تن است

جسم‌ها چون کوزه‌های بسته سر

تا که در هر کوزه چه بْود؟ آن نگر

کوزه آن تن پر از آب حیات

کوزه این تن پر از زهرِ مَمات

گر به مَظروفش نظر داری، شهی

ور به ظرفش بنگری تو گمرهی...

دیدة تَن دائماً تَن بین بود

دیده جان، جان پُر فَن بین بود...

... در بُنی فرمود کاین قرآن ز دل

هادی بعضی و بعضی را مُضِلّ

فهم تو چون باده شیطان بود

کی تو را وهم می رحمان بود؟...

(دفتر ششم/ ب:650 به بعد)

آخرین نمونه از تجلّیِ تفسیری:

رجوع کردن به قصّه پروردن حق تعالی نمرود را به واسطه مادر....

یک پلنگی طفلگان نوزاده بود

گفتم او را شیر ده، طاعت نمود

پس بدادش شیر و خدمت‌هاش کرد

تا که بالغ گشت و زَفت و شیر مرد

چون فِطامش شد بگفتم با پری

تا در آموزید نطق و داوری

پرورش دادم مر او را زان چمن

کی به گفت اندر بگنجد فنّ من؟...

صد عنایت کردم و صد رابطه

تا ببیند لطفِ من بی واسطه

این حِضانه دید با صد رابطه

که بپروردم وُ را بی واسطه

شکر او آن بُود ای بندة جلیل

که شد او نَمرود و سوزندة خلیل!...

لطف‌های شه که ذکرِ آن گذشت

از تَجبّر بر دلش پوشیده گشت

همچنان نمرود آن الطاف را

زیر پا بنهاد از جهل و عَمی

این زمان کافر شد و ره می‌زند

کبر و دَعوِیِّ خدایی می‌کند

رفته سوی آسمان با جلال

با سه کرکس تا کند با من قتال

صد هزاران طفل بی تَلْویم را

کشته تا یابد وی ابراهیم را

که منجم گفت کاندر حکم سال

زاد خواهد دشمنی بهر قتال

هین بکُن در دفع آن خصم احتیاط

هر که می‌زایید می‌کُشت از خُباط

کوری او، رَست طِفلِ وحی کَش

ماند خون‌های دگر در گردنش...

گرگِ درّنده است نفس بَد یقین

چه بهانه می‌نهی بر هر قرین

در ضَلالت هست صد کَل را کُلَه

نفس زشتِ کّفرناکِ پُر سَفه

زین سبب می‌گویم ای بنده فقیر

سلسله از گردن سگ برمگیر

گر معلًم گشت این سگ هم سگ است

3 باش «ذلَّتْ نَفسُه» کو بدرَگ است.. .

جمله قرآن شرحِ خُبثِ نَفس‌هاست

بنگراندرمصحف، آن چشمت کجاست؟

(دفتر ششم/ ب:4846 به بعد)

خلاصه و نتیجه

در این مقاله سخن بر سر تسلّط و انس مولوی بر قرآن مجید است. گفتیم مولانا از کودکی با این کتاب آسمانی آشنا شد و چند سال نزد پدرش، بهاءالدین به فراگیری آن همّت گماشت همچنین اشاره کردیم که انس و تسلّط مولانا با قرآن مجید در همه آثار او، خصوصاً مثنوی به وضوح دیده می‌شود. نکته دیگر این که مولوی به اَنحاء گوناگون از آیات قرآن و مضامین آنها استفاده کرده و همراه با آرایه‌ هایی در اشعار خود گنجانده است که شاخص‌ترین آنها عبارتند از: ترجمه، تلمیح، تضمین (درج)، تلمیع، اقتباس، حل (تحلیل)، تفسیر و تأویل. هر یک از این آرایه‌ها کمی توضیح داده شده، سپس برای هر یک چند شاهد و نمونه از شش دفتر مثنوی ارائه گردیده است، تا میزان تسلّط و اُنس مولانا بر قرآن مجید، بیشتر و بهتر معلوم گردد.

نکته آخر این که شماره تمام ابیات آورده شده در این مقاله، برابر است با مثنوی معنوی، تصحیح شده توسّط آقای دکتر محمّد استعلامی، از انتشارات زوّار.

**منابع:**

1. آیتی، عبدالمحمّد، ترجمه قرآن مجید، تهران، سروش، 1367.

2. استعلامی، محمّد، تصحیح و تعلیقاتِ متن مثنوی، 6ج، تهران، 1360 به بعد.

3. انوری، حسن، فرهنگ سخن، 8ج، تهران، سخن، 1381.

4. پاینده، ابوالقاسم، نهج‌الفصاحه، تهران، جاویدان، چاپ چهارم، 1344.

5. تلمّذ، حسین، مرآت المثنوی، تهران، پارت، افست، 1361.

6. جعفری، محمّدتقی، از دریا به دریا، 4ج، تهران، وزارت ارشاد، 1363.

7. حلبی، علی‌اصغر، تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی، تهران، اساطیر، چاپ اول، ویرایش دوم، 1379.

8. خرمشاهی، بهاءالدین و مختاری، سیامک، قرآن و مثنوی، تهران، قطره،1383.

9. دشتی، محمّد، ترجمه و تحقیق نهج‌البلاغه، تهران، موعود اسلام، چاپ پنجم، 1383.

10. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، 1335 به بعد.

11. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، 6ج، تهران، انتشارات اطلاعات، 1374 به بعد.

12. زمانی، کریم، میناگر عشق، تهران، نشر نی، چاپ سوم، 1384.

13. سعدی شیخ مصلح‌الدین، (مشرف‌الدین)، گلستان، تصحیح و شرح غلامحسین یوسفی، تهران خوارزمی، 1369.

14. سلمان، مسعودسعد، دیوان، تجدید نظر ناصر هیّری، تهران، گلشایی، چاپ دوم، 1363.

15. شریعت، محمّدجواد، کشف الابیات مثنوی، اصفهان، کمال، 1363.

16. شمیسا، سیروس، برگزیده غزلیات مولوی، تهران، نشر بنیاد، 1369.

17. شهیدی، سیدجعفر، شرح مثنوی، 10ج، تهران، علمی و فرهنگی، 1373 به بعد.

18. علی ابن احمد ابوالحسن، ترک الاطناب فی شرح الشهاب، تهران، دانشگاه تهران، 1343.

19. فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مثنوی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، 1347.

20. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی، 3ج، دانشگاه تهران، 1346.

21. فولادوند، محمّدمهدی، ترجمه قرآن مجید، تهران، دارالقرآن، 1379.

22. قرشی، سیدعلی‌اکبر، قاموس قرآن، 7ج در 3ج، تهران، اسلامیه، 1352.

23. قرشی، سیدعلی‌اکبر، تفسیر احسن الحدیث، 12ج، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، 1378.

24. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، 2ج، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، 1378.

25. گولپینارلی، عبدالباقی، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، 6ج، تهران، وزارت ارشاد، 1371.

26. گوهرین، سیدصادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، 9ج، تهران، زوار، چاپ دوم، 1362 به بعد.

27. مولوی، جلال‌الدین محمّد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسن، 3ج، تهران، افست، 1341.

28. مولوی، جلال‌الدین محمّد، مثنوی معنوی، تصحیح دکتر محمد استعلامی، 6ج ، تهران، زوار، 1360 به بعد.

29. مولوی، جلال‌الدین محمّد، کلیات شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان، فروزانفر، 10ج، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، 1363

30. همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت، 2ج، تهران، توس، چاپ دوم، 1361.